



Sagor för barn på svenska

berattelser.se

انتقام پرندہی غسلنا

Skriven av: Zulu folktale

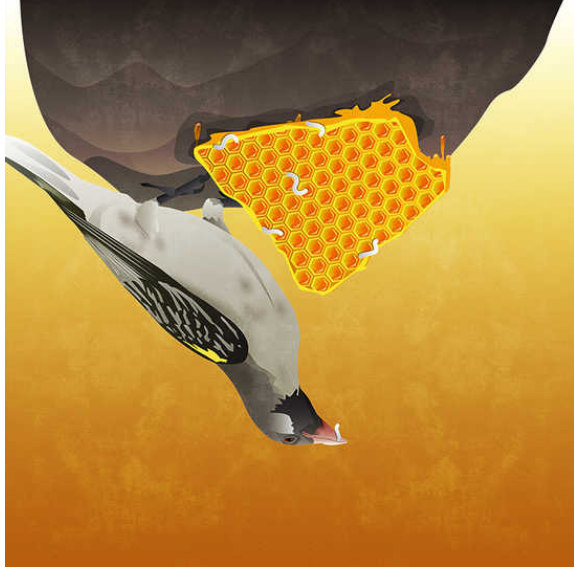
Illustrerad av: Wiehan de Jager

Översatt av: Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library)

Denna saga kommer från African Storybook (africanstorybook.org) och vidarebefordras av Sagor för barn på svenska (<https://berattelser.se/>), som erbjuder sagor på många språk som talas i Sverige.

Detta verk är licensierat under en Creative Commons Erkännande 3.0 Internasjonal Lisens. <https://creativecommons.org/licenses/by/3.0/deed.sv>

انتقام پرندہی غسلنا



✎ Zulu folktale

👤 Wiehan de Jager

📖 Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e Danesh Library) ☺ dari 📖 nivå 4





این داستان نگده، پرنده‌ی عسل‌نما و مرد حریصی به نام گینگله می‌باشد. یک روز زمانی که گینگله برای شکار بیرون رفته بود، صدای نگده را شنید. خیال خوردن عسل، دهان گینگله را به آب انداخت. او ایستاد و با دقت گوش کرد و آنقدر جستجو کرد تا اینکه بالاخره پرنده را در بالای درخت دید. "جیک جیک - جیک جیک - جیک جیک"، صدای حرکت پرنده روی برگ‌ها شنیده می‌شد، وقتی که از این درخت به آن درخت می‌پرید. او "جیک جیک - جیک جیک - جیک جیک" می‌کرد، و هر از گاهی متوقف می‌شد تا اینکه مطمئن شود که گینگله دارد او را تعقیب می‌کند.

«نورانی که در این دنیاست، در جایی که نور
 نیست، آنجا که نور نیست، آنجا که نور نیست، آنجا که نور نیست»
 «نورانی که در این دنیاست، در جایی که نور
 نیست، آنجا که نور نیست، آنجا که نور نیست، آنجا که نور نیست»
 «نورانی که در این دنیاست، در جایی که نور
 نیست، آنجا که نور نیست، آنجا که نور نیست، آنجا که نور نیست»

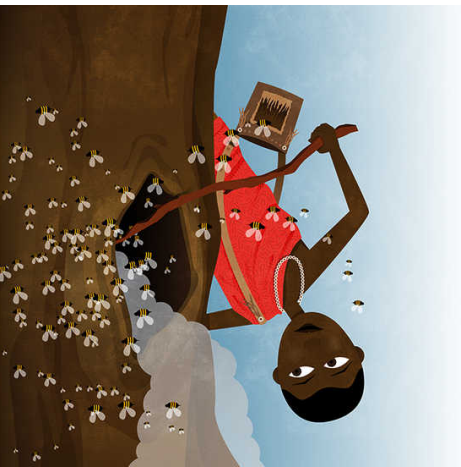




بنا برای گینگیله نیزه‌ی شکارش را در پایین درخت گذاشت و مقداری شاخه‌ی کوچک جمع کرد و آتش کوچکی درست کرد. وقتی که آتش خوب می‌سوخت، او یک چوب خشک بلند را در قلب آتش قرار داد. این چوب به اینکه دود زیادی تولید می‌کند، مشهور بود. او طرف سرد چوب را با دندان‌ش گرفت و در حالیکه چوب می‌سوخت و دود می‌کرد، شروع به بالا رفتن از تنه‌ی درخت کرد.

در بندگی می‌نابند.

کلیه‌اش پیشه‌اش است که به آن از آن قبل می‌روند، و او را فرود می‌آورند. او را از آنجا می‌کشند و او را به آنجا می‌کشند. او را از آنجا می‌کشند و او را به آنجا می‌کشند. او را از آنجا می‌کشند و او را به آنجا می‌کشند. او را از آنجا می‌کشند و او را به آنجا می‌کشند.



در بندگی می‌نابند.

کلیه‌اش پیشه‌اش است که به آن از آن قبل می‌روند، و او را فرود می‌آورند. او را از آنجا می‌کشند و او را به آنجا می‌کشند. او را از آنجا می‌کشند و او را به آنجا می‌کشند. او را از آنجا می‌کشند و او را به آنجا می‌کشند.





وقتی که زنبورها بیرون بودند، گینگیله دستش را به داخل لانه فشار داد و یک مشت پر از شانه‌ی عسل سنگین که از آن عسل غلیظ می‌چکید و پر از زنبورهای کوچک بود بیرون آورد. او با دقت توت‌های عسل را در داخل کیسه‌ای که بر روی شانه اش حمل می‌کرد، قرار داد و شروع کرد به پایین آمدن از درخت.



قبل از اینکه پلنگ به گینگیله ضربه بزند، او با عجله فرار کرد به پایین درخت. به خاطر اینکه عجله داشت او شاخه را گم کرد و با یک ضربه‌ی سنگین روی زمین فرود آمد و زانویش پیچ خورد. او با سرعتی که در حد توانش بود، لنگان لنگان دور شد. از خوش چانسی او، پلنگ هنوز خیلی خواب‌آلود بود که بخواهد او را تعقیب کند. نگده، آن پرنده‌ی عسل‌نما انتقامش را گرفت و گینگیله درس عبرت گرفت.



ولی گینگیله آتش را خاموش کرد، نیزه اش را برداشت و به سمت خانه راه افتاد و به نگده توجه نکرد. نگده با عصبانیت گفت، "ویک-تورر! ویک-تورر!" گینگیله ایستاد و به پرنده‌ی کوچک نگاه کرد و بلند بلند خندید. "تو مقداری عسل می خواهی دوست من؟ بلی! ولی من همه‌ی کارها را خودم کردم، و زیاد نیش خوردم و زنبورها مرا گزیدند. چرا باید این عسل دوست داشتنی را با تو تقسیم کنم؟" سپس او به راهش ادامه داد. نگده خیلی عصبانی بود! این راه مناسبی برای رفتن با او نبود! اما او تاوان کار خود را می دهد!



چند هفته بعد یک روز گینگیله دوباره صدای نگده را شنید. او عسل خوشمزه را به یاد آورد و یک بار دیگر مشتاقانه آن پرنده را دنبال کرد. بعد از اینکه گینگیله را در طول جنگل هدایت کرد، نگده ایستاد تا روی یک درخت تیغ دار چتر مانند استراحت کند. گینگیله فکر کرد، "آهان." "کندو باید در این درخت باشد." او به زودی آتش کوچکش را درست کرد و شروع به بالا رفتن کرد، شاخه‌ی دوددار را با دندانش گرفت. نگده نشست و تماشا کرد.